

زبان فارسی در افغانستان

۲

باری هر چند مآخذی در نزد نگارنده موجود نیست ، باز هم آیات
 بسط و انتشار مذهب زردشت و ترقی و تعالی معارف پارسی نمیتوان حدس
 زد که ادبیات قدیم ایران از بلخ بروز کرده ؟ و بلخ همانطوریکه منبع
 دیانت ایرانیان بود همچنان سرچشمه شعر و ادب پارسی محسوب میشد .
 سیل خروشنده وحشت و تعصب اعراب بنیان محکم و استوار تمدن
 ایرانی را برهم زد و اوراق معارف زردشتی را بآب جهالت و نادانی شست.
 باندازه که امروز برخی از محققین در وجود شعر و ادب ایرانیان قدیم
 تردید دارند .

ولیکن سرودهای مقدس « گاتها » و کتاب مذهبی « اوستا » و تفاسیر
 مهم او ژند و یادند خود دلیل واضحی است بر اینکه نیاکان فردوسی
 و انوری و سعدی صاحبان قرآیح ، تابنده ادبی و طبع گروان شعری بوده اند .

دوره انحطاط
 پس از جنگ آنهاوند سقوط دولت قدیم ساسانی محقق شد ،
 زبان پارسی

آخرین پادشاه ذیجاء ایران در کوههای خراسان و مرو متواری گردید -
 موبدان و مغان زردشتی و دانشمندان ایران از هر طرف بکعبه آمال ملی
 و مذهبی (بلخ) پناه آوردند شهر بلخ بر علاوه مرکزیت مذهبی محل اجتماع
 ملیون و رجال وطن پرست ایران گردید . بلخ از لحاظ سیاست در این
 دور ، بسی اهمیت داشت و محافل سیاسی و اجتماعات ملی شاه فراری را
 بر آن و امیداشت که با آتش احساسات زردشتی های متعصب وطن عزیز

خود را از چپاول و تاراج یغما گران اعراب مستخلص دارد. طبقه اعیان و نجبا و روحانیون نیز دست بهم داده در زوایای آتشکده نوبهار مشغول کار بودند. اما این سیل عظیم عقیده و ایمان نه چنان به تندی پیش میآمد که آتش ملتهب نوبهار بتواند انرا خاموش کند.

خراسان و سیستان بدست اعراب افتاد مرو و هرات را تهدید میکردند. با کشته شدن شاهنشاه تیره بخت ستاره بخت و اقبال ایرانی افول کرد. مرو، هرات و بالاخره بلخ بتصرف اعراب درآمد. آتشکده نوبهار خاموش شد، آب ان بر آتش بلخ چیره گردید از دل سوزناک نوبهار آه حسرت بصورت بخار بهوا متصاعد شد. بسیه روزی پیروان زردشت آسمان قطرات سرشک خود را اینبار نمود.

دیدگر مشهد او تشنه لبی میروید ابر استاد بر ان مزرعه بسیار گریست جمعی از متدینین و وطن پرستان قطعه آتشی از نوبهار برداشته باچند جلد کتاب مقدس مذهبی برخی از طریق دریا و گروهی از راه خیبر بطرف هند رفتند بجای تمدن زیبای ایران معابد و خانهای محقر عربی ساخته شد. ذوالفقار علی از نیام بر آمد و زبان پارسی در کام ایرانی فرورفت کسی جرئت تکلم بزبان مادری خود نداشت اعراب بدوی سوسمار خوار بگوش ایرانیان واله و متحیر مدنی ندای علی الفلاح میخواندند.

دو قرن تمام زبان شیرین پارسی در سینه ها محکوم بحبس بود زبان عربی به زروه جلال و عظمت خود رسید، ایرانیان خوش قریحه مجبور بودند احساسات و عواطف شاعرانه خود را بلباس عربی پوشانیده و در معرض افکار عامه بگذارند. و حتی گاهی از شعرای ایرانی حماسه های از شاهان عجم و افتخار به حسب و نسب خود می تراشیدند

احیای زبان فارسی } حوصله ایرانی از تحمل ننگ و عار بسر آمد و با بقول یکی

از نویسندگان روح ایرانی از پشت پرده احساسات تجلی کرده و یگبار دیگر گیتی افسرده را روشن نمود. وزیرای مقتدر عباسی (برامکه) که سلسله نسب ایشان به رئیس روحانی بلخ و دانشکده نوبهار میرسید، سنگ بنای تمدن جدید ایران را گذاشته و روح وطن پرستی و تعصب ملی را در کالبد افسرده ایرانیان دمیدند. (۱)

مرزبان پارسی عباسی مرزوی نخستین چکامه فارسی را در پیشگاه مامون عباسی خواند زبان فارسی از تنگنای قفس سینه ایرانی بسایال شکسته و بدن خون آلود بیرون آمد و در شاخسار وطن فردوسی و خیمای نعمات دلکش فراموش شده را تکرار نمود.

این بلبل شیوا زبان در ظرف مدت کمی بچنان سرود های روح نواز مترنم گردید که دیگر کسی گوش به بسط... اعراب فرانداشت. به مرغکان چمن بعد از این که گوش کنند که عند لیب قفس دیده بباغ آمد

بازی برمکیان سنگ بنای فارسی را گذاشته و طاهریان شادود، آن را ریخته اما سامانیان و غزنویان این عمارت نظر فریب را بسر رسانیدند، شاهنشاه شعر و ادب فردوسی طوسی بر فراز کنگره این قصر باشکوه و زیبا جلوس کرده سی سال رنج برد و زبان فارس را احیا نمود، (۲)

اما حیف که قرون ثلاثه استیلای وحشیانه و ظالمانه اعراب زبان فارسی را

(۱) جعفر برمکی نو، برمک مؤید بزرگ زردشتی متولی آتشکده

(۲) بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم از این پارسی

بال و پیر شکسته نموده بود، و فردوسی در همان کنگره عالی بی پیر و مصاحبی بر اتلال خراب نیاکان بزرگ خود نوحه خوانی آغاز نمود. آری ملت ایران بمنابه محصلی که در اثر تربیت محیط بیگانه زبان ماد ریرا فراموش کرده و در بازگشت بوطن باز بان مختلطی صحبت کند قند پارسی را باشیر عرب آمیخته زبان امروزه فارسی را ایجاد نمود.

این زبان موافق طبایع و قریح ایرانیان بعد از اسلام بود و بهمین ملاحظه پایدار ماند. مرکز پرورش و ترقی این زبان مرو و (غزنین) بوده و ازین لحاظ زبان فارسی در افغانستان و بخارا اهمیت شایانی دارد. زیرا محققا در بدو تشکیل و ایجاد زبان پارسی و روح تعصب ملی بیشتر حکم فرما بوده و از طرف دیگر کلمات و لغات پارسی قدیم زیاد تر استعمال میشده و زبان فارسی (تاجیکها) افغانی همان زبان درباری غزنویان است که بدون اندک تحریفی بجا مانده (۱) چنانچه هر قدر در تحقیقات اشعار فارسی عقب تر برویم شسته گی و روانی و سلاست الفاظ بیشتر ملاحظه می شود عذوبت و روانی که در اشعار رودکی و عنصری و امثالهم دیده می شود کم تر در اشعار متأخرین یافت میشوند.

متذوقین کابل غالباً اشعار شعرائی غزنین را بدون مراجعه بکتب لغت میفهمند زیرا بسیاری از لغات و کلماتی که امروز در ایران معمول نیست و حتی اگر بخواهند قصاید شعرای قرن چهارم را در کتابهای تذکره درج کنند مجبور از تفسیر الفاظ و لغات فارسی آن میشوند. در کابل زبان نرد خاص و عام است چنانچه کلمه بتنک، کلان، چارخشت، و غیره که در مسطاط منوچهری مکرراً ذکر شده بهمان معنی ثابت خود در کابل مستعمل است.

۱ - تاجیکها که ثلث ملت افغانستان را تشکیل میدهند ساکنین اصلیه باختر قدیمند و بافتانها تا هنوز مخلوط نگردیده و زبان پارسی را حفظ کرده اند.

وهم چنین لغاتی که در اشعار رودکی، عنصری، انوری، وحتی فرخی و فردوسی موجود است بیشتر آن‌ها زبان بومی کابلی‌ها میباشد.

در محاوره و تعارفات نیز تا جیکه‌های افغانی پیرو همین اصولند، و کمتر دنبال جملات عربی می‌روند. ولیکن از لحاظ لهجه و طرز ادای کلمات البته شیرینی و یاملاحت طهرانی‌ها را ندارند.

اینک که شعر فارسی ایران سبک بخارائی را تقلید مینماید ادبا و دانشمندان معظم درباره اصلاح زبان فارسی کنفرانس‌هایی ایراد فرموده‌اند: خوب است عطف توجهی هم بزبان فارسی کابل فرموده و برای یافتن لغات و کلمات و ایجاد آنها زحمت زیادی بر خود روا ندارند.

بعقیده بنده زبان فارسی تا اندازه مستغنی و بی‌نیاز از پذیرفتن لغات و الفاظ بیگانه است. لغات اهلی عربی را هم که امروزه در زبان فارسی داخل شده است نمیتوان بیگانه شمرد. البته در نوشتجات خود بایستی اینقدر پیرو ابن‌حاجب و غیره باشیم و مثل خود عرب‌ها قانون استهلاك الفاظ خارجی را بکار برد.

از طرف دیگر کلمات مهجور و متروک که در اشعار قدما موجود است و اکنون هم در بعضی از دهات ایران و کابل مستعمل است بایستی احیاناً مورد خوشبختانه در اثر توجه اعلیحضرت نادرشاه و وزارت جلیله معارف افغانی انجمن ادبی کابل را افتتاح نمود. و چنانچه جریده اصلاح منطبعه کابل در شماره‌های اخیر خود متذکر میشود این انجمن برای احیای لغاتی که از نوک قلم افتاده تاسیس شده است.

جریده اصلاح در شماره ۸۲ مورخه ۱۰ خرداد ۱۳۱۰ مینگارد:

« به مقصد اصلاح و تصحیح زبان فارسی کوهسار وطن و برای توحید سبک تحریر و ادبیات محلی و هم حفظ و پرورش لغات و اصطلاحات خوب و مخصوصه محاوره فارسی و افغانی مروجہ اهالی وطن که طبعاً یک مرکز اساسی و یک مؤسسه ادبی را ایجاد میکرد و تا حال وطن وجود آنرا فاقد بود، حضور اعلی حضرت مربی و حامی علم و عرفان که افکار بلند و نظریات عالی و دقیقش همواره متوجه این گونه مسائل عمده و نفیس است نخستین تفرقه و کسالت لغات و توقف و رنجوری ادبیات وطن را مورد تلمط و نوازش نظر حکیمانه خویش قرار داده اراده را بطور استشاره وزارت جلیله معارف را جمع بتاسیس یافتن یک انجمن ادبی ارشاد و اخیراً وزارت معزی الیها به موافقت نظر همایونی لایحه وظایف و تشکیل انجمن را ترتیب و بحضور شاهانه تقدیم داشته بود - از حضور همایونی عیناً لایحه مذکوره بصورت معرفی اعضا منظور و با مساعدت و مهر بانی مزیده فایض شده و انجمن بمورخه اول خرداد ۱۳۱۰ تاسیس گردید . »

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اعضای این انجمن از ادباً و نویسندگان و متذوقین کابل تشکیل یافته و در تحت نظارت آقای علی محمد خان وزیر معارف شروع بکار کرده اند این انجمن در نظر دارد مجله هم نشر نماید. نگارنده از محضر آقای علی محمد خان وزیر سلمه الله استفاده هابرده و ایشان را کاملاً می شناسم معظم له از جوانان پاکدامن بسیار بانوق و سخن شناس افغانی است در سبک تحریر فارسی طرز خاصی دارند، و رفقای عزیزم آقایان غبار، گویا، قاضی زاده اعضای محترم انجمن ادبی کابل هر یک بنوبه خود ستاره های درخشانی هستند که از افق ادبیات فارسی افغانستان طلوع نموده اند .

درمیان نویسندگان افغانی حضرات موصوفه نخستین اشخاصی هستند که طرز نگارش ترکی را متروک نموده و بایروی از نویسندگان طهران و سبک آقای ملک الشعراء بهار از استعمال لغات محلی نیز خودداری فرموده‌اند. بنده خود را بس مفتخر و خوشبخت میدانم که این انجمن جدید التاسیس را به انجمن ادبی ایران معرفی نمایم و یقین دارم که با روابط ذات‌البین و جدیت و کوشش اعضای محترم انجمن ادبی ایران و کابل زبان فارسی ازین احتیاج و فقر بی نیاز گردد.

م. ح. سلیمی

تأدیب طفل

کودک در ابتدای نشو و نما افعال قبیحه بسیار کند و در اکثر احوال کاذب و حسود و سروق و نام و لجوج بود و برکید و اضرار دیگران ارتکاب نماید و بعد از آن بتأدیب و سن و تجارب از آن بگردد پس باید که در طفولیت او را بآن مواخذه کنند. و او را بهر خلقی نیک که از او صادر شود مدح گویند و اکرام کنند و برخلاف آن تو بلیخ بر سرزنش صریح ننمایند بلکه او را بتغافل منسوب کنند تا بر تجاسر اقدام ننماید.

« اخلاق ناصری - خواجه طوسی »

✽ در لزوم تربیت ✽

- * آن درختی که دانه کشت بود
 - * میوه اش را نمیکنند پسند
 - * مگرش باغبان ببرد شاخ
 - * شاخه نو بداند کند پیوتد
 - * ای پدر! تربیت چو پیوند است
 - * که برخوب از آن دهد فرزند
- (افسر)